



جلسه: ۳۲  
تاریخ: ۱۴۰۲/۱۱/۲۵

درس: نظام اقتصادی اسلام  
موضوع: بررسی جواز الزام محترکین بر عرضه کالا  
استاد: علی عندلیبی دام ظلّه

بسم الله الرحمن الرحيم

## دخالت حاکم شرعی در عرضه و تقاضای بازار از طریق اجبار محترکین بر عرضه کالا

یکی از وظائف و اختیارات حکومت اسلامی در ارتباط با امور اقتصادی شهروندان، ورود در بحث عرضه و تقاضای بازار است. اصل این مسأله در مباحث فقهی مطرح شده و پذیرفته شده است که حاکم اسلامی می تواند در این زمینه ورود داشته باشد. در بحث احتکار مطرح شده است که اگر در اثر احتکار کردن برخی از اشخاص، کالاهایی نایاب شده و یا کمیاب شود، بر حاکم اسلامی لازم است که اقداماتی انجام دهد تا عرضه و تقاضا متعادل شده و شهروندان به مایحتاج خود دسترسی پیدا کنند. البته حدود و ثغور این مسأله، مطلب دیگری است که باید جداگانه مورد بررسی قرار گیرد؛ چون همان طور که در جلسه پیشین مطرح گردید، در مورد احتکار جهات متعددی برای بحث وجود دارد، اما در بحث حاضر، صرف لزوم اجبار حاکم شرعی بر عرضه کالا توسط محترکین مورد بررسی قرار می گیرد. البته در مباحث پیشین مطرح گردید که مقتضای اصول کلی از قبیل «الناس مسلطون علی اموالهم»، «لا تأکلوا أموالکم بینکم بالباطل الا ان تكون تجارة عن تراض»، قاعده احترام اموال و قاعده تفویض این است که هیچ یک از افراد نمی توانند در اموال دیگران دخالت کنند. در این زمینه برخی از فقها قائل به عموم و اطلاق این أدله شده اند و لذا در نظر آنها اصل اولی این است که دخالت کردن حاکم شرعی جایز نیست الا اینکه دلیل خاصی در این زمینه اقامه گردد. اما به نظر ما شبهه ای نسبت به این أدله وجود دارد که مفاد آنها مربوط به محدوده شرع هستند. از طرف دیگر ممکن است دخالت کردن حاکم از محدوده شرع محسوب شود و لذا این أدله برای نفی جواز دخالت کردن حاکم قابل تمسک نیستند. بنابراین اگر دلیل بر جواز دخالت حاکم شرع اقامه نشود، تمسک به أدله ذکر شده، تمسک به دلیل در شبهه مصداقیه آن است. در باب جواز دخالت حاکم شرعی لازم است که أدله خاص مورد بررسی قرار گیرد.

## أدله جواز دخالت حاکم شرعی

در جلسه پیشین از تعدادی از فقها نقل گردید که قائل به جواز اجبار محترک بر عرضه کالا توسط حاکم شده اند. در این زمینه أدله ای قابل طرح است:

## الف: أدله عام نهی از منکر

بخش اول از أدله قابل استدلال برای جواز اجبار محترکین بر عرضه کالاهای خود، أدله عام مربوط به نهی از منکر است. البته این أدله صرفاً بنا بر قول به حرمت احتکار قابل تمسک هستند؛ چون وقتی فرض بر این باشد که احتکار حرام است، وظیفه همه شهروندان و از جمله حکومت اسلامی این است که نهی از منکر انجام دهد که دستور دادن به عدم احتکار و عرضه کالاها در بازار، یک شیوه برای نهی از منکر محسوب می شود.<sup>۱</sup> اما اگر احتکار به صورت کلی و یا در برخی از موارد حرام نباشد، نهی از منکر معنا نخواهد داشت الا اینکه نهی از منکر اعم از محرّمات و مکروهات دانسته شود که در مورد مکروهات نیز نهی از منکر استحباب داشته باشد که در این صورت نیز وجوب نهی از منکر استفاده نمی شود.

۱. در حال حاضر بحث در فرضی است که محترک با امر کردن حاکم اسلامی، کالاهای خود را عرضه کند؛ یعنی با صرف امر کردن حاکم شرعی، نهی از منکر محقق شود و الا اگر امر کردن حاکم شرعی نیز نافع نباشد و محترک کماکان اقدام به عرضه نکند، بحث دیگری مطرح می شود که جواز اقدام خود حاکم به فروش است که این مطلب باید جداگانه مطرح شود.



جلسه: ۳۲  
تاریخ: ۱۴۰۲/۱۱/۲۵

درس: نظام اقتصادی اسلام  
موضوع: بررسی جواز الزام محترکین بر عرضه کالا  
استاد: علی عندلیبی دام ظلّه

## ب: روایات

به صورت خاص روایاتی در باب اجبار محترک بر عرضه کالا مطرح شده است:

## الف: عهدنامه مالک اشتر

مَحَمَّدُ بْنُ الْحُسَيْنِ الرَّضِيِّ فِي نَهْجِ الْبَلَاغَةِ عَنْ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ ع فِي كِتَابِهِ إِلَى مَالِكِ الْأَشْتَرِ قَالَ فَاَمْنَعُ مِنَ الْإِحْتِكَارِ فَإِنَّ رَسُولَ اللَّهِ ص مَنَعَ مِنْهُ وَ لِيَكُنَّ الْبَيْعُ بَيْعاً سَمِحاً بِمَوَازِينٍ عَدْلٍ وَأَسْعَاً - لَا يُجْحَفُ بِالْفَرِيقَيْنِ مِنَ الْبَائِعِ وَالْمُبْتَاعِ فَمَنْ قَارَفَ حُكْرَةً بَعْدَ نَهْيِكَ إِيَّاهُ فَكُلُّ وَ عَاقِبَ فِي غَيْرِ إِسْرَافٍ.

صاحب وسائل این روایت را از نهج البلاغه نقل کرده است. در نهج البلاغه موجود نیز این روایت وجود دارد<sup>۱</sup> کما اینکه در کتاب تحف العقول نیز نقل شده است.<sup>۲</sup>

در این روایت امیرالمؤمنین علیه السلام به مالک اشتر امر می‌کنند که از احتکار منع کرده و جلوگیری کند. در ادامه روایت نیز امیرالمؤمنین علیه السلام در تعلیل این کلام خود به منع کردن رسول اکرم صلی الله علیه و آله از احتکار اشاره کرده اند. بنابراین بر اساس این روایت، یکی از وظائف حکومت اسلامی نهی و منع کردن از احتکار محترکین است.

## بررسی سندی

این روایت به لحاظ سندی و دلالتی با اشکال مواجه است:

اشکال سندی این است که روایات نهج البلاغه مرسل هستند. در کتاب تحف العقول نیز این روایت به صورت مرسل نقل شده است. بنابراین روایت به لحاظ سندی قابل استناد نیست و وجهی برای حجیت آن نیست الا اینکه اطمینان شخصی به محتوای روایت وجود داشته باشد که عهدنامه مالک اشتر از امیرالمؤمنین علیه السلام صادر شده است.

## اشکال دلالتی: شبهه ولائی بودن

اشکال دلالتی نیز این است که احتمال دارد امر امیرالمؤمنین علیه السلام به منع کردن از احتکار، حکم اولی شرعی نبوده باشد که وظیفه اصلی هر حاکمی در همه زمان‌ها این چنین باشد، بلکه چه بسا ایشان در آن زمان مصلحت خاصی مشاهده کرده و حکم حکومتی و ولائی به جلوگیری از احتکار کرده باشند. در صورتی که منع از احتکار حکم حکومتی باشد، باید مصلحتی که در آن زمان وجود داشته است، در سایر زمان‌ها هم وجود داشته باشد، در حالی که ممکن است در سایر زمان‌ها به جهت تغییر کردن شرائط بازار به لحاظ نحوه عرضه و تقاضا و وجود راه حل‌های دیگر، اساساً منع کردن از احتکار مصلحت نداشته باشد. به عنوان مثال در زمان‌های گذشته جابه‌جایی کالا از یک مکان به مکان دیگر، با دشواری‌های بسیاری همراه بوده و زمان بسیار زیادی لازم داشته است، لذا راه حل دیگری برای تأمین نیازهای شهروندان غیر از اجبار محترکین وجود نداشته است، اما در عصر حاضر دسترسی به کالاهای مورد نیاز به آسانی صورت می‌گیرد و حتی در صورت احتکار نیز با استفاده از امکانات حمل و نقل جدید، کالاهای مورد نیاز از سایر شهرها و یا کشورها وارد شده و در بازار عرضه می‌شود. در نتیجه وجود محترکین موجب کمبود کالا در بازار نمی‌شود و چه بسا عدم اجبار آنها موجب شود که با عرضه سایر کالاها در بازار، قیمت اموال احتکار شده کاهش پیدا کرده

۱. نهج البلاغه (للصباحي صالح) ۴۳۸.

۲. تحف العقول، النص ۱۴۰.



جلسه: ۳۲  
تاریخ: ۱۴۰۲/۱۱/۲۵

درس: نظام اقتصادی اسلام  
موضوع: بررسی جواز الزام محترکین بر عرضه کالا  
استاد: علی عندلیبی دام ظلّه

و موجب ضرر کردن محترکین گردد. در نتیجه علاوه بر تأمین نیازهای شهروندان، محترکین نیز خود به خود کالاهای خود را در بازار عرضه خواهند کرد.

بنابراین اگر اجبار محترکین از باب حکم حکومتی و به جهت وجود مصلحت در آن باشد، در هر زمان باید وجود مصلحت در نظر گرفته شود و چه بسا در حال حاضر با توجه به امکان تأمین نیازهای مردم از طرق دیگر، سببی برای لزوم اجبار باقی نماند. اما اگر اجبار محترکین حکم اولی شرعی بوده و برای شارع موضوعیت داشته باشد، حتی در صورت وجود راه حل جایگزین، این وظیفه ساقط نمی شود و بر حاکم اسلامی لازم خواهد بود که محترکین را اجبار به عرضه کالاهای خود کند.

در پاسخ به شبهه ولائی بودن حکم امیرالمؤمنین علیه السلام دو پاسخ ذکر شده است:

۱- در صورتی که امیرالمؤمنین علیه السلام صرفاً تعبیر «فَأَمْنٌ مِنَ الْإِحْتِكَارِ» را به کار برده بودند، شبهه ذکر شده وارد بود، اما ایشان در ادامه‌ی روایت استدلال کرده اند که رسول اکرم صلی الله علیه و آله نیز منع از احتکار کرده اند که از این استدلال استفاده می شود که لزوم منع محترکین، حکم ولائی امیرالمؤمنین علیه السلام نیست بلکه رسول اکرم صلی الله علیه و آله نیز منع می کرده اند. در نتیجه روشن می شود که حکم اولی شرعی بوده است.

به نظر ما این پاسخ صحیح نیست؛ چون در مورد پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله نیز احتمال ولائی بودن حکم وجود دارد. بر اساس این احتمال امیرالمؤمنین علیه السلام فرموده اند: همان طور که پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله حکم ولائی به لزوم منع از احتکار داشته اند، ایشان نیز که ولی امر بعد از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله بوده اند، این حکم را کرده و اجرای آن را از مالک اشتر طلب کرده اند. بنابراین اشاره به منع پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله می تواند به این غرض بوده باشد که منع از احتکار ابداع امیرالمؤمنین علیه السلام نبوده است بلکه حکم ولائی است که ولی پیش از ایشان نیز این حکم را داشته است.

۲- فرضاً حکم پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله نیز ولائی بوده باشد، وقتی امیرالمؤمنین به حکم ایشان استدلال کرده است، روشن می شود که حکم ولائی پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله به صورت مستمر و برای همه زمان ها بوده است. شبیه این مطلب در مورد زکات نیز مطرح شده است که پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله زکات را بر نه مورد قرار داده و از غیر آن عفو کرده اند که عفو ایشان ولائی بوده است؛ چون در قرآن کریم به صورت مطلق وارد شده است: «خُذْ مِنْ أَمْوَالِهِمْ صَدَقَةً» که این تعبیر اختصاص به مال خاصی ندارد، اما پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله اعمال ولایت کرده و در ماعدای آن نه مورد عفو کرده اند. در روایتی از امام علیه السلام در مورد وجوب زکات نسبت به برنج سؤال می شود که ایشان می فرمایند: پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله از ماعدای آن چند مورد عفو کرده است. در نتیجه روشن می شود که اگرچه پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله اعمال ولایت کرده و زکات را از مواردی عفو کرده است، اما حکم ولایی ایشان دائمی بوده و همه زمان ها را شامل می شده است. بنابراین از این مورد به دست می آید که حکم ولائی ملازمه ای با موقت بودن ندارد بلکه می تواند به صورت دائمی ثابت گردد. در محل بحث نیز وقتی امیرالمؤمنین علیه السلام به اعمال ولایت پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله استدلال می کنند، روشن می شود که حکم ولائی پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله اختصاص به زمان خاصی ندارد و دائمی است.

به نظر ما این پاسخ نیز صحیح نیست؛ چون اگرچه در مورد حکم ولائی نیز احتمال دائمی بودن وجود دارد، اما صرف احتمال موجب ظهور برای دائمی بودن خصوص حکم به منع از احتکار نمی شود.



جلسه: ۳۲  
تاریخ: ۱۴۰۲/۱۱/۲۵

درس: نظام اقتصادی اسلام  
موضوع: بررسی جواز الزام محکومین بر عرضه کالا  
استاد: علی عندلیبی دام ظلّه

بنابراین کلام امیرالمؤمنین علیه السلام در این روایت قابل استناد نیست که توسط آن اثبات شود که در عصر حاضر نیز بر حاکم اسلامی لازم یا جایز است که در عین وجود راه های دیگر برای تأمین نیازهای مردم مانند واردات از شهرها یا کشورهای دیگر که مستلزم تصرف در اموال شهروندان نیست، محکومین را اجبار به فروش کند. در نتیجه با توجه به اینکه یکی از شرایط صحت بیع، رضایت مالک مبیع است، وقتی دلیل بر ولایت داشتن حاکم وجود نداشته باشد و خود محکوم نیز راضی به فروش کالای خود نباشد، استفاده از اموال او در این شرایط، داخل در اکل مال به باطل خواهد شد.

البته اگر راه دیگری برای تأمین نیاز مردم وجود نداشته باشد و تنها راه، استفاده از اموال احتکار شده باشد، در این صورت اجبار محکومین منعی نخواهد داشت.

نکته دیگر این است که حتی اگر امیرالمؤمنین علیه السلام حکم ولایتی کرده باشند، اما اثبات شود که ایشان این حکم را به عنوان امام معصوم انجام نداده اند<sup>۱</sup> بلکه حیثیت حاکم بودن ایشان موجب شده است و از طرف دیگر مقتضای أدله ولایت فقیه این باشد که هرچه برای امام معصوم علیه السلام بما هو حاکم ثابت است، فقیه نیز همان ولایت را خواهد داشت، ولی فقیه نیز می تواند در صورت وجود مصلحت، این حکم را داشته باشد.

## ب: روایت جدّ حسین بن عبید الله بن ضمیره

مُحَمَّدُ بْنُ الْحَسَنِ بِإِسْنَادِهِ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ أَحْمَدَ بْنِ يَحْيَى عَنْ جَعْفَرِ بْنِ مُحَمَّدٍ عَنْ أَبِيهِ عَنْ وَهَيْبٍ عَنِ الْحُسَيْنِ بْنِ عُبَيْدِ اللَّهِ بْنِ ضَمْرَةَ عَنْ أَبِيهِ عَنْ جَدِّهِ عَنْ عَلِيِّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ ع أَنَّهُ قَالَ: رَفَعَ الْحَدِيثَ إِلَى رَسُولِ اللَّهِ ص أَنَّهُ مَرَّ بِالْمُحْتَكِرِينَ فَأَمَرَ بِحُكْرَتِهِمْ أَنْ تُخْرَجَ إِلَى بُطُونِ الْأَسْوَاقِ وَحَيْثُ تَنْظُرُ الْأَبْصَارُ إِلَيْهَا فَفَقِيلَ لِرَسُولِ اللَّهِ ص لَوْ قَوْمَتْ عَلَيْهِمْ فَغَضِبَ رَسُولُ اللَّهِ ص - حَتَّى عُرِفَ الْغَضَبُ فِي وَجْهِهِ فَقَالَ أَنَا أَقْوَمُ عَلَيْهِمْ إِنَّمَا السَّعْرُ إِلَى اللَّهِ يَرْفَعُهُ إِذَا شَاءَ وَيَخْفِضُهُ إِذَا شَاءَ.<sup>۲</sup>

سند شیخ طوسی با اشکال مواجه است؛ چون تعدادی از روایان از جمله حسین بن عبیدالله بن ضمیره مجهول هستند. اما علاوه بر سند شیخ طوسی، صاحب وسائل به سند دیگری نیز اشاره کرده اند: «وَرَوَاهُ فِي كِتَابِ التَّوْحِيدِ عَنْ أَحْمَدَ بْنِ زِيَادِ بْنِ جَعْفَرِ الْهَمْدَانِيِّ عَنْ عَلِيِّ بْنِ إِبْرَاهِيمَ عَنْ أَبِيهِ عَنْ غِيَاثِ بْنِ إِبْرَاهِيمَ عَنْ جَعْفَرِ بْنِ مُحَمَّدٍ عَنْ أَبِيهِ مِنْهُ». این سند با مشکل مواجه نیست؛ چون شیخ صدوق در مورد احمد بن زیاد بن جعفر همدانی در کتاب کمال الدین فرموده اند: «لم أسمع هذا الحديث إلا من أحمد بن زياد بن جعفر الهمداني رضي الله عنه بهمدان عند منصرفي من حج بيت الله الحرام و كان رجلا ثقة دينا فاضلا رحمة الله عليه و رضوانه»<sup>۳</sup> در نتیجه احمد بن زیاد بن جعفر همدانی توسط خود شیخ صدوق توثیق شده است. در ادامه سند نیز روایانی ذکر شده اند که وثاقت آنها ثابت است. البته غیاث بن ابراهیم عامی است و لذا روایت موثقه محسوب می شود.

۱. اختصاص یک حکم به امام معصوم علیه السلام تابع دلیل خاص خود است. به عنوان مثال امام خمینی در عین اینکه قائل به ولایت مطلق برای فقیه هستند، اما حکم به جهاد را از احکام اختصاصی امام معصوم علیه السلام دانسته اند. مورد دیگر وجوب تعیینی نماز جمعه است که در نظر ایشان مختص عصر امام معصوم علیه السلام است. از طرف دیگر برخی از فقها قائل به اختصاص وجوب نماز جمعه به امام معصوم علیه السلام نیستند و فتوا به لزوم اقامه نماز جمعه بر ولی فقیه داده اند. بنابراین اختصاص یا عدم اختصاص یک حکم به امام معصوم علیه السلام، تابع استظهار از أدله آن است.

۲. وسائل الشیعة ۱۷: ۴۳۰.

۳. کمال الدین و تمام النعمة ۲: ۳۶۹.



جلسه: ۳۲  
تاریخ: ۱۴۰۲/۱۱/۲۵

درس: نظام اقتصادی اسلام  
موضوع: بررسی جواز الزام محترکین بر عرضه کالا  
استاد: علی عندلیبی دام ظلّه

بر اساس این روایت، پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله بر محترکین عبور کرده و دستور داده اند که اموال احتکار شده را از انبارها خارج کرده و در بازار عرضه کنند تا در منظر مردم برای خریداری قرار گیرد.<sup>۱</sup> در ادامه روایت نیز به نحوه قیمت گذاری اشاره شده است که در مباحث آتی مورد بررسی قرار می‌گیرد.

بنابراین از این روایت نیز استفاده می‌شود که باید محترکین امر شوند که اموال احتکار شده را در بازار عرضه کنند؛ چون روایت دلالت می‌کند که وظیفه پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله بوده است که امر کنند و حداقل این است که ایشان از نظر شرعی اختیار داشته اند و در نتیجه یکی از اختیارات حکومت اسلامی است که محترکین را امر به فروش کالاهای خود کند.

نسبت به این روایت نیز شبهه ولائی بودن قابل طرح است که بر اساس آن، محتمل است که امر کردن پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله حکم اولی شرعی نبوده باشد بلکه مصلحت اقتضا کرده است که ایشان چنین اقدامی داشته باشد. علاوه بر اینکه عام بودن این حکم ولائی نیز قابل اثبات نیست؛ چون قضیه خارجی و مرتبط با واقعه‌ی خاصی است که پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله در آن مورد به تعدادی از محترکین امر کرده اند؛ در نتیجه روشن نیست که به عنوان حکم ولائی مطلق، همه محترکین در همه زمان‌ها را امر کرده باشند. قدرمقیّن این است که پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله نسبت به تعدادی از محترکین امر به عرضه کردن کالا کرده اند، اما امر کردن ایشان محتمل است که حکم اولی الهی بوده است<sup>۲</sup> کما اینکه احتمال ولائی بودن آن نیز وجود دارد. در مورد حکم ولائی نیز یک احتمال، حکم ولائی خاص است و احتمال دیگر حکم ولائی مطلق و مربوط به همه زمان‌ها است. با توجه به اینکه احتمالات متعددی در روایت وجود دارد و نسبت به هیچ کدام ظهور ثابت نیست، روایت حسین بن عبیدالله از جدّش نیز قابل استدلال نیست.

بنابراین أدله‌ی خاصی که در باب امر کردن محترکین وارد شده، تمام نیستند. هرچند اگر تمام باشند، اختصاص به فرض حرمت احتکار ندارند بلکه بنابر مکروه بودن آن نیز قابل تمسک هستند؛ چون منافات ندارد که فی نفسه احتکار مشکل نداشته باشند، اما شارع به حاکم این حق را داده است که محترکین را امر کند و یا او را موظف به این مسأله کرده باشد.

تنها راه حل برای استدلال به دو روایت ذکر شده، ادعای جبران ضعف سند و دلالت با عمل مشهور است؛ یعنی در صورتی که پذیرفته شود که شهرت کما اینکه جابر ضعف سند است، ضعف دلالت را نیز جبران می‌کند، مشکل استدلال به دو روایت ذکر شده حل می‌شود.

توضیح مطلب این است که مشکل دلالتی عهد نامه مالک اشتر کمتر از روایت حسین بن عبیدالله از جدّش است؛ چون امیرالمؤمنین علیه السلام به صورت کلی به مالک اشتر دستور داده اند که از احتکار ممانعت کنند و کلام ایشان ناظر به قضیه شخصی و خاص نبوده است. علاوه بر اینکه امیرالمؤمنین علیه السلام به عملکرد پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله نیز اشاره کرده اند که این اشاره مؤید این است که نهی کردن پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله نیز خصوصیت نداشته است. بنابراین در این روایت حکم به ممانعت از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله به امیرالمؤمنین علیه السلام و از ایشان به حاکم ایشان در مصر تجاوز کرده است. از طرف دیگر علی القاعده مصر هم خصوصیت ندارد. در نتیجه بعید نیست که قاعده کلی باشد. اما سند آن ضعیف است که نیاز به جبران دارد. اما روایت حسین بن عبیدالله از جدّش از نظر سندی مشکلی ندارد، اما دلالت آن با اشکال مواجه است که اگر ضعف آن با عمل مشهور جبران شود، این روایت نیز قابل استناد خواهد بود.

۱. در این روایت در مورد اینکه چه کسانی اموال محترکان را خارج کرده اند، اشاره ای نشده است؛ یعنی مشخص نیست که خود محترکین اموال را خارج کرده اند و یا اینکه مأموران حکومتی یا افراد دیگر انجام داده اند.

۲. در صورتی که این احتمال ثابت شود، اینکه در روایت حکایت فعل صورت گرفته است، ضرر به استناد به این روایت وارد نمی‌کند؛ چون امیرالمؤمنین علیه السلام حکایت کرده است که پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله محترکین را امر کرده است و لذا عنوان محترکین ذکر شده است و از طرف دیگر این گونه نیست که حکم اولی اختصاصی نسبت به تعداد محدودی از محترکین وارد شده باشد، بلکه حکم اولی، کلی است و به صورت قضیه حقیقیه است.



جلسه: ۳۲  
تاریخ: ۱۴۰۲/۱۱/۲۵

درس: نظام اقتصادی اسلام  
موضوع: بررسی جواز الزام محترکین بر عرضه کالا  
استاد: علی عندلیبی دام ظلّه

اما به نظر ما کبرویا ضعف دلالت با شهرت قابل جبران نیست؛ چون حتی اگر مشهور فقها به روایتی عمل کرده باشند، ممکن است دچار خطای در فهم شده باشند.<sup>۱</sup> اما در مورد ضعف سند اگرچه کبرویاً با عمل مشهور قابل جبران است، اما صغرویاً شهرت قدمانی قائل احراز نیست.

## ج: اجماع

سومین دلیل در باب اجبار محترکین بر عرضه کالا، اجماع فقها است.

صاحب جواهر در مورد اجبار محترکین فرموده اند: «فقد قيل لا خلاف بين الأصحاب في أن الامام و من يقوم مقامه و لو عدول المسلمین يجبر المحترک علی البيع بل عن جماعة الإجماع علیه علی القولین»<sup>۲</sup> در این عبارت صاحب جواهر از جماعتی از فقها نقل کرده اند که ادعای اجماع کرده اند. البته حتی اگر خود ایشان نیز ادعای اجماع کرده باشند، تأثیری ندارد؛ چون در هر دو صورت اجماع منقول محسوب می‌شود. ادعای اجماع فقها بر لزوم اجبار محترکین با سه اشکال مواجه است:

- ۱- صغرویاً اطمینان وجود دارد که ناقلین اجماع، کلام همه فقها را ملاحظه نکرده اند. بنابراین فرضاً اجماع منقول حجت باشد، اطمینان وجود دارد که این ادعای اجماع خلاف واقع است و حجت نیست.<sup>۳</sup>
- ۲- فرضاً فقیه‌ی که نقل اجماع کرده است، نظرات همه فقها را ملاحظه کرده باشد، اساساً اجماع منقول به صورت کبروی حجت نیست؛ چون اعتبار اجماع منقول مربوط به حجیت خبر واحد است و خبر واحد در صورتی حجت است که حکم شرعی و یا موضوع حکم شرعی را اثبات کند. این در حالی است که اتفاق فقها هیچ یک از حکم شرعی یا موضوع حکم شرعی نیست.
- ۳- اجماع نقل شده مدرکی یا محتمل المدرکیه است و مدرک آن روایات ذکر شده است. در نتیجه کاشف از قول معصوم علیه السلام یا مدرک معتبر دیگر نخواهد بود.

بنابراین تنها دلیل برای اثبات الزام محترکین بر عرضه کالاهای خود، أدله عام نهی از منکر است. اما این دلیل مشروط به این است که احتکار حرام دانسته شود. البته مشهور حرمت آن را پذیرفته اند. اما اگر حرمت احتکار پذیرفته نشود، این دلیل نیز دیگر قابل تمسک نخواهد بود و در این فرض نوبت به أدله ای همچون «الناس مسلطون علی اموالهم»، «ان الله فوض الی المؤمن أموراً کلها»، «فهو کماله یصنع به مایشاء»، «لا یحل مال امرء مسلم الا بطیبة نفسه» خواهد رسید که دال بر عدم جواز دخالت حکومت در بحث عرضه و تقاضا به معنای تصرف در اموال مردم است. لازم به ذکر است که اضافه کردن تعبیر «به معنای تصرف در اموال مردم» به این جهت است که بحث حاضر اختصاص به فرضی دارد که حاکم اسلامی بخواهد با تصرف در اموال مردم که بر آن سلطه دارند، نیاز جامعه را برطرف کند و الا اگر حاکم اسلامی بتواند به صورت

۱. در مورد قرائن نیز اصل بر عدم وجود قرینه است و لذا نمی‌توان ادعا کرد که چه بسا فهم اصحاب به استناد وجود قرینه ای بوده است که راوی نقل نکرده است؛ چون وثاقت راوی اقتضا می‌کند که قرائن دخیل در فهم روایت را نقل کند و اگر قرینه ای نقل نکرده باشد، مشخص می‌شود که قرینه ای وجود نداشته است. احتمال وجود قرینه نوعیه نیز وجود ندارد؛ چون اگر قرینه نوعیه ای وجود داشته باشد، نقل شده و تبیین می‌شود.

۲. جواهر الکلام فی شرح شرائع الإسلام ۲۲: ۴۸۵.

۳. در اینجا باید دقت شود که صرف اطمینان به عدم بررسی نظرات همه فقها، موجب نمی‌شود که اساساً اجماع منقول وجود نداشته باشد؛ چون در هر صورت فقیه‌ی اجماع فقها را نقل کرده است و نهایت امر این است که اطمینان به عدم صحت این اجماع منقول وجود دارد. این مطلب از نکاتی است که کمتر مورد توجه قرار می‌گیرد. کما اینکه در برخی موارد خبر واحدی وجود دارد که اطمینان به خلاف واقع بودن آن وجود دارد. در این صورت این گونه نیست که اصلاً خبر واحد وجود نداشته باشد بلکه خبر واحدی است که حجت نیست.



جلسه: ۳۲  
تاریخ: ۱۴۰۲/۱۱/۲۵

درس: نظام اقتصادی اسلام  
موضوع: بررسی جواز الزام محترکین بر عرضه کالا  
استاد: علی عندلیبی دام ظلّه

مستقل، با انجام واردات نیاز جامعه را برطرف کند، مشکل عرضه و تقاضا حل خواهد شد، اما با توجه به اینکه این عملکرد تجارت مستقل است، هیچ شبهه ای ندارد؛ لذا این موارد محل بحث نیست.